

# آتش بس به چه معناست؟

بقای اراده ملی یا تن دادن به اراده امپریالیستی آمریکا-اسرائیل

سجاد مقید

دانشجو دکتری رفاه اجتماعی

روز نهم اسفند، هنوز ساعت ده نشده بود که صدای انفجاری مهیب در خیابان جمهوری تهران، چشمان بسیاری را به سمت بیت رهبری گرداند. مرحله دوم جنگی شروع شده بود که برای درک آن و فهم معنای آتش بس احتمالی در پی آن، باید به عقب برگردیم. تا روز ۸ اسفند نظرات مختلفی در خصوص ادامه جنگ وجود داشت. عده‌ای از هفتم اکتبر ۲۰۲۳ معتقد بودند ما داخل جنگیم و تأخیر در ورود فعالانه در این جنگ، تنها امکان پیروزی در آن را کاهش می‌دهد؛ بی آن که خطرات/هزینه‌های آن را کاهش دهد. عده‌ای حتی پیش از آن، از ۱۳ دی ۱۳۹۸، همزمان با ترور شهید سلیمانی، معتقد بودند ما در جریان یک جنگ فرار گرفته‌ایم. اما در مقابل، گروهی حتی پس از مرحله اول عملیات نظامی مستقیم علیه خاک ایران در ۲۳ خرداد ۱۴۰۴ و شبه کودتای ۱۸ و ۱۹ دی باورشان نشده بود که ما در میانه جنگ قرار داریم. آن‌ها در مرحله نخست جنگ نیز که در میانه مذاکرات ایران و آمریکا شروع شد، تا پیش از روز دوازدهم جنگ و مشارکت مستقیم آمریکا در آن، معتقد بودند این جنگ اسرائیل است، نه آمریکا. آن‌ها خیال می‌کردند اختلاف ایران و

آمریکا ناشی از تعدادی سوءتفاهم قابل رفع است و با ورود سرمایه آمریکایی به اقتصاد ایران، منافع مشترک دو کشور مانع تنش‌زایی خواهد شد. بر همین اساس، نتیجه می‌گرفتند در صورت مذاکره مجدد با آمریکا و دادن امتیازاتی که می‌خواهد، آمریکا اسرائیل را وادار به آتش‌بس خواهد کرد. ورود مستقیم آمریکا به جنگ در روزهای پایانی مرحله اول، بطلان خیال خام ایشان را نشان داد. جنگ، تنها جنگ اسرائیل با ایران نبود. حتی جنگ «آمریکا» و «اسرائیل» علیه ایران هم نبود؛ همان‌طور که نخست‌وزیر آلمان در میانه جنگ گفت، اسرائیل و آمریکا تنها داشتند «کارهای کثیف» استعمارگران یا به عبارت دقیق‌تر نظام جهانی امپریالیستی را انجام می‌دادند.

با این حال، خام‌اندیشان و ساده‌لوحان ایرانی پس از آتش‌بس مرحله اول جنگ دوباره به تنظیمات کارخانه بازگشتند و هوای مذاکره کردند؛ چنان‌که گویی فراموش کردند جنگ درست در میانه مذاکرات آغاز شده است. امثال زیدآبادی، حتی «هیجان» خود را از تصور فردای توافق [بخوانید تسلیم] با آمریکا پنهان نمی‌کردند. القصه، دوباره برگشتیم سر میز مذاکره هسته‌ای با کشوری که تنها چند ماه پیش تمام متخصصان هسته‌ای کشور را ترور و تأسیسات هسته‌ای شناخته شده مان را بمباران کرده بود. توهم سرمایه‌گذاری آمریکا در ایران و لغو تحریم‌ها دوباره بازگشت. در حالی که دشمن با فرماندهان نظامی خود پای میز مذاکره می‌آمد و صراحتاً اعلام می‌کرد هدفش از مذاکرات تسلیم ایران است، طرف ایرانی با تیم اقتصادی پای مذاکره می‌رفت. نتیجه دور دوم مذاکرات دوجانبه پسابرجامی ایران و آمریکا این بود که تنها ۸ ماه پس از انعقاد آتش‌بس متزلزل مرحله اول جنگ، باز هم در میانه مذاکره با حمله دشمن مواجه شدیم.

در این میان، اتفاقات دیگری هم در حال رخ دادن بود. هنوز تکلیف آتش‌بس لوزان روشن نشده بود که دولت، بر خلاف سیاست کشورها در شرایط جنگی و دفاع میهنی، شروع کرد به آزادسازی اقتصاد کشور؛ تا جایی که زمزمه خصوصی‌سازی شرکت ملی نفت نیز به گوش رسید. دولتمردان ایرانی، پس از ۱۲ روز جنگ تمام‌عیار، بیش از هزار شهید و آتش‌بسی متزلزل و ناپایدار، هنوز باور نکرده بودند ما درگیر جنگی تمام‌عیار و موجودیتی هستیم که هدفش انهدام دولت جمهوری اسلامی ایران، به مثابه یک دولت




همان‌طور که نخست‌وزیر آلمان در میانه جنگ گفت، اسرائیل و آمریکا تنها داشتند «کارهای کثیف» استعمارگران یا به عبارت دقیق‌تر نظام جهانی امپریالیستی را انجام می‌دادند.

ملی مستقل و کشیدن ملت-دولت ایران در مدار امپریالیسم است. آنچه دشمن از طریق بمب و موشک نتوانست به آن برسد، حاکمان خوش خیال ایرانی می‌خواستند خود به او تقدیم کنند. در همین اوضاع جنگی و شرایطی که روشن بود دشمن دوباره به میدان جنگ باز خواهد گشت، صادرکنندگان عمده که از یارانه مواد خام، انرژی و نیروی کار ارزان سود می‌برند و اغلب آن‌ها نیز دولتی‌اند، از بازگرداندن ارز حاصل از صادرات خودداری می‌کردند و دولت نیز اراده‌ای برای تغییر اوضاع نداشت. در عوض دولت، به جای تأکید بر الزام صادرکنندگان به بازگرداندن ثروت ملی به کشور، معتقد بود تخصیص ارز ترجیحی به کالاهای اساسی، منجر به توزیع رانت می‌شود. راهکار دولت برای جلوگیری از توزیع این [اصطلاحاً] رانت، توزیع رانتی بزرگ‌تر بود. برنامه دولت، حذف ارز ترجیحی و اصطلاحاً «تخصیص یارانه به انتهای زنجیره» بود. صادرکننده‌ای که از انواع یارانه سود می‌برد و در عوض تنها از او انتظار می‌رفت ارز حاصل از صادرات را به کشور برگرداند و به قیمتی مشخص در اختیار واردکننده کالای اساسی قرار دهد [که بر نمی‌گرداند]، طبق برنامه جدید دولت دیگر ملزم نبود ارز حاصل از انواع یارانه از محل ثروت‌های ملی را به قیمت پایین‌تر از بازار عرضه کند. آن‌ها می‌توانستند ارز را به قیمت بازار عرضه کنند و از سود مضاعف بهره‌مند شوند: هزینه تولید کمتر به ریال، فروش دلاری به قیمت جهانی و تبدیل دلار به ریال، با نرخی بیشتر.

در حالی که طبق آمار رسمی، بیش از نیمی از مردم کشور در وضعیت فقر غذایی قرار داشتند و تنها رسانه‌ای شدن برنامه‌های دولت، با تلاطم در بازار و نوسان در قیمت ارز اعتراضات بازاریان را برانگیخته بود، دولت کسی را در رأس بانک مرکزی قرار داد که نزد بازاریان به‌عنوان «سلطان نوسان‌سازی در قیمت طلا و ارز» شناخته می‌شد. همزمان، اعتراضات بازاریان در حال گسترش به سطح کل جامعه بود. در همین اوضاع، دولت برنامه خود را اجرا کرد. تخصیص ارز ترجیحی به واردات کالاهای اساسی متوقف و یکباره قیمت کالاهای اساسی، بعضاً چندبرابر شد. اعتراضات به سرعت گسترش یافت و به خشونت کشیده شد. تا این که همان دشمنی که چند ماه پیش شهرهای ما را بمباران می‌کرد، فرصت را مناسب دید و به‌واسطه پسر شاه مخلوع، فراخوانی برای تجمعات خشونت‌آمیز ۱۸ و ۱۹ داد و شد آنچه شد! بیش از سه هزار جان در طی دو روز از دست رفت. داغی بزرگ بر دل ایرانیان، لکه‌ای تاریک بر دامن جمهوری اسلامی ایران و امیدی

عظیم در دل دشمنان نشست؛ به طوری که اسرائیل کاتز، وزیر جنگ رژیم صهیونیستی، در نخستین روز مرحله دوم جنگ پس از ترور رهبر شهید جمهوری اسلامی ایران اظهار کرد مرحله دوم جنگ برای اواسط سال میلادی جاری برنامه ریزی شده بود؛ اما آشوب‌های ۱۸ و ۱۹ دی و موضع ترامپ در قبول تهاجم مشترک، آن‌ها را به تعجیل در حمله مصمم کرد.

مهم‌تر از این‌ها، اظهارات مارکو رובیو، وزیر امور خارجه آمریکا در کنفرانس امنیتی مونیخ ۲۰۲۶ بود. او به صراحت بر لزوم بازگشت به دوران استعمار قرون ۱۹ و ۲۰ تأکید و از اروپا به خاطر سهل‌گیری بر جنوب جهانی و دادن فرصت توسعه به این کشورها انتقاد کرد. هر چند بدون تصریح او نیز با توجه به سیاست‌های جنگ تعرفه‌ای آمریکا، می‌شد به اتخاذ چنین سیاستی پی برد. ترامپ در دوره نخست ریاست جمهوری خود نیز همین سیاست را در پیش گرفته بود. روابط تجاری امریالیستی و استعمار غیرمستقیم، دیگر خواسته‌های سرمایه را بر آورده نمی‌کند. سرمایه برای جبران کاهش نرخ سود، تمایل به استعمار مستقیم پیدا کرده است. اجرای عملیات نظامی در ونزوئلا و سرکار آوردن دولت آمریکایی در این کشور برای سلطه بر منابع نفت آن، در همین چارچوب قرار داشت. اظهارات مایک‌هاکابی، سفیر آمریکا در سرزمین‌های فلسطین اشغالی، در گفتگو با تاکر کارلسون نیز به عنوان یک واقعیت بین دو نیمه جنگ، در فهم معنای جنگ حاضر و آتش‌بس احتمالی اهمیتی بسیار

  
وزیر امور خارجه آمریکا  
به صراحت بر لزوم بازگشت به  
دوران استعمار قرون ۱۹ و ۲۰  
تأکید کرد و از اروپا به خاطر  
سهل‌گیری بر جنوب جهانی  
و دادن فرصت توسعه به این  
کشورها انتقاد کرد.

دارد. وقتی کارلسون از هاکی پی رسید آیا اسرائیل از نظر الهی یا تاریخی حق تصرف سرزمین‌های نیل تا فرات و تشکیل اسرائیل بزرگ را دارد؟ سفیر آمریکا با اشاره به روایت کتاب مقدس درباره «پیمان ابراهیم» گفت که این ادعا در سنت مذهبی مطرح شده است. وقتی هم درباره امکان تسلط اسرائیل بر چنین منطقه‌ای از او سؤال شد، گفت: «اگر همه آن را هم بگیرند، اشکالی ندارد.»

با توجه به آنچه که گفته شد، آتش‌بس در جنگ حاضر یک معنای واحد ندارد. به این ترتیب، حداقل به ازای سه بازیگر اصلی این جنگ می‌توان از سه معنای آتش‌بس سخن گفت. در هر سه حالت می‌توان از دو سناریوی آتش‌بس موقت با تداوم تهدید جنگ و آتش‌بس دائمی سخن گفت:

## ۱. معنای آتش‌بس برای طرف اسرائیلی

اسرائیل به دنبال تحقق رویای اسرائیل بزرگ است. منطقی است که برای تحقق این هدف، نخواهد هیچ ملت-دولت مستقل و قوی ای-حتی بالقوه- در منطقه حضور داشته باشد تا مانعی بر سر راهش ایجاد کند. این مخصوص ایران هم نیست؛ مقامات اسرائیلی به دفعات گفته‌اند و کشورهای منطقه هم فهمیده‌اند که پس از ایران، نوبت پاکستان و ترکیه است. همان‌طور که پیش از ایران، نوبت لیبی و سوریه بود. در نتیجه حمله و حشیانه غرب، این دو کشور به وضعیتی افتادند که تا دهه‌های آینده-حتی به صورت بالقوه- نمی‌توانند در مقابل تحقق رویای اسرائیل بزرگ مانعی ایجاد کنند. ایران مطلوب برای اسرائیل هم عبارت است از کشوری شبیه لیبی. این چیزی بود که نتانیاهو در نخستین دیدار خود با ترامپ در دولت دوم او بدان تصریح کرد.

تجزیه ایران، درگیری در جنگ‌های بی‌پایان داخلی و امتناع تشکیل دولت مرکزی قوی، وضعیتی است که اسرائیل را برای آتش‌بس دائمی با ایران راضی می‌کند. اما اگر این وضعیت در دسترس صهیونیست‌ها قرار نگیرد، آتش‌بسی از نوع آتش‌بس پس از مرحله نخست جنگ، یا آتش‌بس با غزه، لبنان و سوریه وضعیت مطلوب آن‌هاست. چنین آتش‌بسی به معنی تداوم وضعیت «نه جنگ، نه صلح» با هدف فرسایش طرف مقابل (چه ایران، چه لبنان، چه هر جای دیگر) و بازسازی و تقویت توان نیروهای اسرائیلی است. شرایطی که در آن هر لحظه ممکن است هواپیماهای اسرائیلی، شروع به بمباران شهرها، ترور مقامات یا انهدام تجهیزات نظامی طرف مقابل کنند. چنین آتش‌بسی تنها ناتوانی نیروهای اسرائیلی در نابودی دفعی تمام ظرفیت‌های طرف مقابل را جبران می‌کند و طرف مقابل را به مرگ تدریجی می‌کشاند. شبیه‌ترین نمونه چنین آتش‌بسی، در کرانه باختری رود اردن، غزه و لبنان جلوی چشم ماست. کرانه باختری، از جنگ ژوئن ۱۹۶۷ تا کنون، درگیر یک مرگ تدریجی و دردناک است. غزه از وقتی که اسرائیل از شکست حماس ناامید شده و تن به آتش‌بس داد، هر چند روز یک‌بار، یک بمباران را تجربه می‌کند. لبنان نیز پس از اثبات ناتوانی اسرائیل از شکست حزب‌الله، در همین وضعیت قرار گرفت: بمباران گاه‌وبی‌گاه، از دست رفتن کوچک‌ترین نشانه‌های استقلال سیاسی و ایجاد فشار داخلی برای خلع سلاح حزب‌الله با هدف حذف هر مانع بالقوه‌ای در لبنان، در مقابل رویای اسرائیل بزرگ.

## ۲. معنای آتش بس برای طرف آمریکایی

آمریکا و اسرائیل، دو موجودیت جدا از هم نیستند. اسرائیل از لحظه انعقاد نطفه تا امروز، چیزی بیش از کارگزار امپریالیسم برای استعمار منطقه غرب آسیا و شمال آفریقا نبود. تا وقتی بریتانیا قطب امپریالیسم بود، اسرائیل هم کارگزار بریتانیا بود. از مقطع جنگ دوم جهانی و افول هژمونی بریتانیا و صعود هژمونی آمریکا، اسرائیل هم به تدریج تبدیل به کارگزار آمریکا شد؛ بنابراین، جدا کردن ذهنی منافع آمریکا و اسرائیل از یکدیگر و نسبت دادن حمایت‌های بی دریغ آمریکا از اسرائیل به لایه صهیونیستی و از این دست نظریات، چیزی جز خطای نظری نیست.

اسرائیل کارگزار آمریکاست؛ اما تفاوت‌های مهمی با کارگزارهای دیگر آمریکا در منطقه دارد. ترکیه، مصر، عربستان و پاکستان نیز کارگزارهای آمریکا در غرب آسیا و شما آفریقا هستند. اما هر کدام، به عنوان ملت-دولتی بومی این منطقه، کمابیش منافع و اراده‌ای برای خود هم دارند. اسرائیل، اما ذاتاً یک ملت-دولت ساختگی است. موجودیتی که هیچ ریشه‌ای در منطقه ما ندارد و منافع و اراده مستقلی نیز از اراده کارفرمای خود برای خود ندارد. به تعبیری دیگر، ماده اسرائیل از جنس همان ماده آمریکاست؛ هر چند صورت آن در بعضی موارد، متفاوت از صورت آمریکا به نظر برسد. به همین دلیل است که ایران



آمریکا و اسرائیل،  
دو موجودیت جدا از هم  
نیستند. اسرائیل از لحظه انعقاد  
نطفه تا امروز، چیزی بیش  
از کارگزار امپریالیسم برای  
استعمار منطقه غرب آسیا و  
شمال آفریقا نبود.

مطلوب برای آمریکا کمی متفاوت از ایران مطلوب اسرائیل به نظر می‌رسد.

ترامپ هم در مرحله نخست جنگ و هم در مرحله دوم آن، تصریح کرد که دنبال تسلیم بی قید و شرط ایران است. آمریکا در مرحله اول جنگ خیال می‌کرد با هدف قرار گرفتن فرماندهان نظامی، ایران به تسلیم بی قید و شرط تن خواهد داد؛ اما پس از تجربه عملیات نظامی در ونزوئلا در مرحله دوم جنگ به سراغ تغییر رهبران ایران آمد. رئیس جمهور آمریکا می‌خواهد همچون ونزوئلا، با حفظ فرم حاکمیت، با تغییر رهبران ایران اراده خود - بازگشت به دوران استعمار عربیان - را حاکم کند. لیندسی گراهام و چندین سیاستمدار دیگر آمریکا به صراحت گفتند که دنبال غارت نفت ایران و تسلط بر بازارهای آن‌اند. ایران مطلوب برای آمریکا، پس از آتش بس دائمی نه شبیه لیبی و سوریه، بلکه کشوری شبیه به عربستان و امارات است؛ کشورهایی که ترامپ از آن‌ها

به‌عنوان گاو شیرده یاد می‌کند. یا ونزوئلای رودریگز که عملاً تبدیل به مستعمره آمریکا شده است. با این حال، اگر آمریکا در مرحله دوم جنگ نیز فرضاً به آتش بسی موقت غیر از تسلیم بی‌قید و شرط ایران رضایت دهد، به معنای کنار گذاشتن مقصود نهایی تسلیم بی‌قید و شرط نیست. این آتش بس، فرصتی به آمریکا می‌دهد تا با هدف تبدیل ایران به یک گاو شیرده سربه‌زیر، نیروهای خود را باز یابی کرده و برای مرحله سوم جنگ برنامه‌ریزی کند.

### ۳. معنای آتش بس برای ایرانیان متوهم

ایرانیان متوهم، بدون این که دو مرحله جنگ مستقیم و تجربه وقایع ۱۳ دی ۱۳۹۸ تا کنون، کوچک‌ترین تأثیری در دستگاه تحلیلی ایشان گذاشته باشد، همچنان باور دارند اختلافات ایران و آمریکا، چیزی جز سوء تفاهم نیست و می‌توان پای میز مذاکره به آن خاتمه داد. آن‌ها هرگونه آتش بس را فرصتی برای رفع سوء تفاهم می‌دانند و خیال می‌کنند پای میز مذاکره می‌توانند به نتیجه‌ای غیر از تسلیم بی‌قید و شرط یا حتی جلوگیری از مرحله بعدی جنگ برسند. البته این فقط درباره کسانی است که آگاهانه به دنبال تسلیم و تبدیل شدن به گاو شیرده امپریالیسم نیستند. آن‌ها گمان می‌کنند اگر آمریکا منافع اقتصادی مشترک با ایران داشته باشد، دیگر تهدیدی برای کشورمان نخواهد بود و این به معنی مستعمره شدن ایران هم نیست. این منافع مشترک با سرمایه‌گذاری آمریکایی‌ها در ایران ممکن می‌شود. ایشان همچنین گمان می‌کنند مشکل آمریکا با غنی‌سازی اورانیوم در ایران، ناشی از بدگمانی آن‌ها نسبت به تولید سلاح هسته در ایران است و اگر غنی‌سازی اورانیوم زیر نظارت مستقیم آمریکایی‌ها صورت گیرد، این بدگمانی از بین می‌رود و بهره‌مندی از انرژی هسته‌ای را به‌عنوان حق مسلم ایرانیان به رسمیت خواهند شناخت.

به‌طور کلی تصویر آن‌ها از فرادای توافق با آمریکا، تبدیل دشمنی به رقابت است؛ چنان که گویی رابطه ما با آمریکا قرار است شبیه رابطه آلمان و فرانسه با آمریکا باشد؛ همانند که ایشان نمی‌بینند امروزه آمریکا دیگر استقلال اروپایی‌ها را هم به رسمیت نمی‌شناسد. به‌زعم ایشان، امروز تنها دو مانع برای تحقق رویاهای هیجان‌انگیز ایشان وجود دارد: تندروی‌های عده‌ای در ایران و سوء تفاهم‌های طرف مقابل. با برداشته شدن این مانع، آمریکا استقلال و حقوق ملت-دولت ایران را به رسمیت خواهد شناخت و

دو طرف، روابط اقتصادی و سیاسی برابری برقرار خواهند کرد. برقراری آتش بس به زعم ایشان، فرصتی برای برداشتن این مانع است.

اما واقعیت، متفاوت از ذهنیتی است که به آن نسبت می‌دهیم. سیاست، به معنی تلاش برای نزدیک کردن واقعیت بیرونی به ایده‌های نظری است. جنگ، نقطه اوج این تلاش‌هاست. نقطه‌ای که دو اراده متضاد به لحظه امتناع اجتماع می‌رسند: بقای یک اراده، به معنی مرگ اراده دیگر، و برعکس است. ما در جنگ قرار داریم و دیگر جمع حضور اراده ما به عنوان یک ملت-دولت بومی و مستقل و اراده استعمارگران امپریالیست در منطقه غرب آسیا و شمال آفریقا ممکن نیست. آن‌که برای استعمار وارد جنگ شد و حاضر است هزینه آن را هم بپردازد، با دستاوردی کمتر از مستعمره کردن کشورمان، با میل خود از این جنگ خارج نخواهد شد. او که به دنبال کشورگشایی و تحقق رویای اسرائیل بزرگ است، وجود یک ملت-دولت مستقل و قوی در منطقه را برنخواهد تافت. خروج از جنگ، جز از راه جنگیدن و تحمیل اراده خود بر دشمن، ممکن نمی‌شود. غرب آسیا، هزاران سال محل زندگی ما بوده و ما هم چیزی بیش از زندگی مستقل در جغرافیایی که ریشه در آن داریم را نمی‌خواهیم. او که متعلق به این منطقه نیست و برای استعمار ما به اینجا آمده، اسرائیل و آمریکا است. او که باید تسلیم شده و عقب‌نشینی کند، ما نیستیم؛ دشمن مقابل ماست.

در پایان این جنگ - هرچقدر که طول بکشد- تنها یکی از دو اراده امکان بقا دارد. یا طرح و اراده ملت-دولت ایران برای خود از میان می‌رود یا طرح و اراده امپریالیستی استعمار و کشورگشایی اسرائیل نابود می‌شود. این دو اراده متضاد به جایی رسیده‌اند که دیگر نمی‌توانند همزمان حضور داشته باشند. روندی که امروز به این نقطه رسیده، از چند قرن گذشته، همزمان با نخستین مواجهه «ما» با نیروهای استعمارگر، شروع شده است. قطعاً این جنگ را به شکل مفصل‌تر با جزئیات بیشتری هم می‌توان تحلیل کرد؛ اما هر تحلیل تقلیل دهنده‌ای که این تضاد غیرقابل جمع را بپوشاند، تحریف چهره واقعی جنگ پیش روی ماست. در چنین جنگی، تن دادن به هرگونه آتش بس پیش از اخراج آمریکا از منطقه و فرسایش توان اسرائیل تا جایی که دیگر توان تخیل رویای کشورگشایی نداشته باشد، معنایی جز از میان رفتن اراده بقای «ما» ندارد. این جنگ بدون شک تا جایی که تنها یکی از این دو اراده باقی بمانند، ادامه خواهد یافت.

# رایوینت جمهور نام

وبگاه مجله : [nameh-jomhour.com](http://nameh-jomhour.com)

شبکه‌های اجتماعی : [@nameh\\_jomhour](#)     